



آیت الله جوادی آملی: اصل فلسفه برای دین و اخلاق است / از اخلاق به حکمت عملی یاد می‌شود

آیت الله جوادی آملی در پیامی به اولین اجلاس هیئت مدیران مجمع عالی حکمت اسلامی گفت: اصل فلسفه برای دین و اخلاق است.

آیت الله جوادی آملی در پیامی به اولین اجلاس هیئت مدیران مجمع عالی حکمت اسلامی گفت: اصل فلسفه برای دین و اخلاق است. دین را با همین مسئله توحید و وحی و نبوت و معاد می‌شناسیم.

به گزارش خبرگزاری مهر، اولین اجلاس هیئت مدیران مجمع عالی حکمت اسلامی، با پیام حضرت آیت الله جوادی آملی و با حضور شخصیت‌ها، اساتید و صاحب نظران حوزه، در مجتمع فرهنگی ولایت مشهد آغاز به کار کرد.

آیت الله جوادی آملی در پیام خود به این اجلاس، رهنمودهایی را به مسئولین و اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی جهت برنامه ریزی‌ها و جهت گیری‌های آتی این مجمع بیان فرمود.

متن کامل پیام معظم له به شرح زیر است:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین و الأئمه الهداه المهدیین و فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین و بقیة الله سید الاوصیاء و الاولیاء بهم تنولی و من أعدائهم تنبره الی الله.

«أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا [وَأَجُورَكُمْ] يَمْضَايَنَا يَا الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ جَعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ يَثَارُهُ (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِ السَّلَام)» [۱].

ایام سوگ و ماتم سالار شهیدان حسین بن علی بن ابیطالب (علیه و علی آبائه و انبائه افضل صلوات المصلین) است این سوگ جهانی را به پیشگاه بقیه الله (أرواح من سواه فداه) و به قاطبه ارادتمندان به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم الصلاه و علیهم السلام) و شما فرهیختگان تعزیت عرض می‌کنیم. از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کنیم: توفیق تولی به اولیای الهی و تبری از اعدای این ذوات قدسی را به همگان مرحمت کند.

این شعار دو پیام رسمی دارد: یکی عرض تعزیت و درخواست اجر؛ دوم ترغیب به مبارزه و شهادت. «أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا [وَأَجُورَكُمْ] يَمْضَايَنَا يَا الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَام)»؛ پیام اول است؛ اما «وَجَعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ يَثَارُهُ (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِ السَّلَام)»؛ پیام دوم است. پیام عاشورا پیام جهاد و شهادت و مبارزه علیه ظلم و استکبار است. عمده آن است که ما را طالب ثار حسین بن علی (سلام الله علیه) قرار داد. «ثَارُهُ»؛ یعنی خونبها. مستحضرید که از نظر حکم فقهی خونبها را ولی مقتول می‌شناسیم؛ طلبد، (مَنْ قُتِلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ سُلْطَانًا) [۲] آن‌که ارتباطی با مقتول ندارد طلب ثار نمی‌شناسیم؛ ممکن است راهی راه او باشد و با ستم مبارزه کند؛ اما این طلب ثار نیست. اگر ولی مقتول بود؛ یعنی اولاد او بود فرزند او به شمار آمد، این حق ثار است؛ خواهی داشت، (مَنْ قُتِلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهُ سُلْطَانًا).

ذات اقدس الهی دستور داد وجود مبارک پیامبر اسلام (علیه افضل صلوات المصلین) صریحاً اعلام کرد: «أَنَا وَ عَلَى آبَا هَذِهِ الْأُمَّة» [۳] من و علی بن ابیطالب پدران این امت هستیم. هر کسی یک شناسنامه طبیعی دارد که این به عهده پدر و مادر اوست تا او بالغ بشود، وقتی بالغ شد شناسنامه خود را باید خود بگیرد. وجود مبارک حضرت فرمود من و علی بن ابیطالب حاضریم شما را به عنوان فرزند ولایت بپذیریم «أَنَا وَ عَلَى آبَا هَذِهِ الْأُمَّة»؛ و اگر کسی فرزندی این دو ذات مقدس را پذیرفت، مادر آنها هم وجود مبارک فاطمه زهرا سیده نساء عالمین (علیها افضل صلوات المصلین) خواهد بود و اگر کسی شیعه راستین بود ابوت اینها را پذیرفت اگر ابوت اینها را پذیرفت و اینها را شهید کردند این فرزند آنها محسوب می‌شود؛ می‌تواند بگوید شما پدر ما را شهید کردید و من فرزند این مقتول هستم و فرزند مقتول حق ثارخواهی دارد. این شعار به ما می‌آموزاند که شما فرزندان حسین بن علی بن

ایبیطالب (علیه افضل صلوات المصلین) هستید و فرزند نه تنها می‌تواند، بلکه در اینجا باید خونخواهی کند، چون سخن از قتل شخص نیست قتل شخصیت است که امیدواریم این شعار «إلى يوم القيامة»؛ زنده باشد و بساط ظلم و ستم از روی زمین برچیده شود به برکت ظهور کسی که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا» [۴].

چند نکته را مجمع عالی حکمت اگر مراعات بکند شایسته است: نکته اول این است که همان طوری که سلف صالح حکمت و عرفان فرموده «می‌تواند، منطق فریضه»؛ ای دارد و نافله «می‌تواند، ای». هم مرحوم بوعلی در برهان شفاء دارد که برهان در بخش منطق فریضه است، سایر صناعات به منزله نافله «تواند؛ برهان هست، جدل هست، صنعت شعر هست، مغالطه هست، خطابه هست؛ اما فن برهان که راه استدلال علمی و یقینی است این فریضه است. [۵] همین مطلب را جناب شیخ اشراق در منطق حکمت الاشراق دارد که در بین این صناعات پنج «تواند؛ گانه جریان برهان فریضه است و صناعات دیگر نافله و منظور این نیست که آنها را ترک بکنند؛ یعنی یکی اهم است و دیگری مهم. [۶] همان طوری که فقه این چنین است؛ تمام ابواب فقه یکسان نیست بخشی به منزله فریضه است بخشی به منزله نافله. اصول همین طور است غالب علوم یک سلسله میانی اصیل و اصلی دارند که به منزله فریضه است، یک سلسله مطالبی دارند که با مطالعه حل شدنی است به منزله نافله است.

در حکمت و فلسفه و کلام این چنین است یک سلسله معارف و مسائل به منزله فریضه است که شما بزرگواران در تدریس، در تألیف و در مکالمات خود آن را به عنوان فریضه تلقی کنید و به عنوان فریضه تدریس کنید، بخشی دیگر به عنوان نافله است؛ مسئله توحید، مسئله وحی و نبوت، مسئله معاد، مسئله ولایت این گونه از امور جزء فریضه معارف است. اما مسئله جواهر و اعراض مسئله مکان، مسئله خلأ و امثال آن گرچه مورد نیاز روز هست آن با بحث «می‌تواند؛ اما مسئله حل می‌شود، اگر این معارف به خوبی حل شد با در نظر گرفتن نقدهای بین «المللی بقیه هم حل می‌شود. اصرار شما بزرگواران این باشد که توحید را به تمامه تدریس کنید، وحی و نبوت را به تمامه تدریس کنید، برزخ و معاد را به تمامه تدریس کنید. درست است مسئله معاد مورد اختلاف است، ولی اجمالش بر ما واجب است، یک؛ پذیرش اجمال هیچ محذوری ندارد، دو؛ هر مسلمانی باید معتقد باشد آنچه را خدا در قرآن به وسیله اهل بیت تفسیر شده است، فرمود آن حق است «لا ریب فیہ»؛ این اصطلاح «لا ریب فیہ»؛ قرآن به منزله «بالضّوره»؛ است در حکمت و فلسفه. اگر گفتند «الأربعه زوجة بالضرّوره»؛ یعنی جزم هست، رابطه محمول با موضوع ضروری است، اگر ذات اقدس الهی درباره معاد فرمود: «(جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ)» [۷] (الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) [۸] چه در قرآن چه درباره معاد چه وحی و نبوت چه درباره توحید فرمود: «لا ریب فیہ»؛ یعنی «بالضّوره»؛ اینها بالضرّوره مسئله را ثابت می‌کند. انسان معتقد است آنچه را که ذات اقدس الهی به وسیله قرآن و عترت به ما فرمود آن حق است و «لا ریب فیہ»؛

در مقام تفصیل گاهی انسان تطبیق می‌کند بر این، بعد می‌گوید اگر این مطابق با آن وحی نبود «مضروب علی الجدار»؛ است و اگر مطابق بود «نعم الوفاق»؛ این محذوری ندارد و اگر بحث معاد این چنین سر بسته بماند و حل نشود، به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه) مرحوم علامه می‌فرمود، هنوز بحث معاد روزی حوزه «تواند؛ نقدها وارد می‌شود، نقدها جواب داده می‌شود، بعضی از نقدها قبول می‌شود تا به مسئله معاد به خوبی حل بشود که چگونه بدن زنده می‌شود؟ در معاد روحانی هیچ محذوری نیست، در معاد جسمانی اشکالات فراوانی هست. شما ببینید در بعضی از مسائل فقهی یازده، گاهی هفده قول مسئله مطرح است.

بنابراین هراسی نداشته باشید؛ منتها جدّیت شما در این باشد که اصل این باشد، آنچه خدا فرمود، آنچه در قرآن آمده است، آنچه عترت طاهرین که عدل قرآنند فرمودند، آن «حقّ لاریب فیہ»؛ به آن معتقدیم، اما در بحث «تواند؛ های علمی اگر مطابق با آنها بود - چه اینکه سلف صالح همین راه را طی کردند - اگر مطابق با آنها بود «نعم الوفاق»؛ مطابق نبود «مضروب علی الجدار»؛ است؛ به هر حال بحث معاد باید تکمیل بشود بحث برزخ باید تکمیل بشود.

مطلب دیگر آن است که در فلسفه ثابت شد به برکت قرآن کریم که انسان مرگ را می‌میراند نه بمیرد. پس انسان موجود ابدی است وقتی موجود ابدی شد علم ابدی می‌خواهد. علم ابدی با کلیت و ذاتیت و دوام و ضرورت همراه است. اینکه مرحوم بوعلی می‌گوید برهان فریضه است، اینکه جناب شیخ اشراق می‌گوید برهان فریضه است؛ برای اینکه مقدمات برهان باید این عناصر چهارگانه را داشته باشد: کلیت، دوام، ضرورت، ذاتی، همگانی، همیشگی، ذاتی بودن، ناگسستگی بودن؛ اگر مقدمات این چنین شد نتیجه هم خواهد بود. این را هم مستحضرید که یقین کمترین چیزی است که خدا خلق کرده است و انسان متیقن هم نادر الوجود است. گاهی انسان

ظنّ متاخم علم را علم می‌<ZWNJ>پندارد، طمأنینه که کار عقل عملی است، هیچ ارتباطی با علم ندارد آن را به حساب علم می‌<ZWNJ>آورد. خلط بین عقل نظری و عقل عملی، خلط بین علم که مسئله دانش است و طمأنینه که مسئله ارزش است باعث می‌<ZWNJ>شود که انسان این علم ظنّی را یقین بپندارد. غرض آن است این که مرحوم بوعلی دارد، برهان فریضه است طرز فکر را طرز استدلال را، طرز حرف زدن را، طرز اندیشه کردن را یاد می‌<ZWNJ>دهد، برهان را خوب در حوزه‌<ZWNJ>ها تدریس کنید، برهان را خوب مطالعه کنید، برهان را خوب ترویج کنید تا فکر، فکر برهانی باشد.

مطلب دیگر آن است که اصل فلسفه برای دین و اخلاق است. دین را با همین مسئله توحید و وحی و نبوت و معاد می‌<ZWNJ>شود فهمید. اینها عناصر سه‌<ZWNJ>گانه هستند، ولی اخلاق غیر از موعظه است اخلاق غیر از نصیحت است اخلاق غیر از سفارش است اخلاق غیر از روضه‌<IRM>خوانی است، اخلاق یعنی اخلاق! اخلاق فلسفه است اخلاق جزء علوم استدلالی است که از او به عنوان حکمت عملی یاد می‌<ZWNJ>شود. طبق آن روایت اخلاق جبهه جنگ اکبر است.[۹] گرچه تحلیلات روایی دیگر نتیجه می‌<ZWNJ>دهد که انسان سه جبهه دارد: یکی جبهه اصغر که جنگ بیرونی است؛ یکی جبهه اوسط که جنگ بین عقل و نفس است؛ یکی جبهه اکبر که جنگ بین عقل و قلب است، عقل و عشق است. در جبهه جهاد اکبر هیچ نقصی نیست طرفین عادل‌<ZWNJ>اند، طرفین پاک‌<ZWNJ>اند علماً و عملاً اهل بهشت‌<ZWNJ> هستند؛ منتها یکی اصرار دارد که بفهمد دیگری می‌<ZWNJ>کوشد که فهم کوتاه است باید دید. یکی می‌<ZWNJ>گوید من می‌<ZWNJ>خواهم بهشت و جهنم را بفهمم آفریدگار بهشت و جهنم را بفهمم، یکی می‌<ZWNJ>گوید من می‌<ZWNJ>خواهم بهشت را ببینم جهنم را ببینم آفریدگار جهنم و بهشت را ببینم آن جهاد اکبر همان است؛ منتها آن کمتر مطرح است.

به هر تقدیر شما بزرگان بکوشید که فریضه حکمت را توحید و وحی و نبوت و معاد بدانید و هراس نداشته باشید که در معاد اقوالی است، چون در فقه هم گاهی چندین قول مطرح است؛ منتها به شرط اینکه وقتی اول وارد می‌<ZWNJ>شوید و آخر وقتی خارج می‌<ZWNJ>شوید با همین عصاره اصلی که <LAQUO>آمنت بما جاء به النبی و لا غیر<LAQUO>.

مطلب دیگر آن است که بخش‌<ZWNJ>های دیگر که به منزله نافله آن کمک می‌<ZWNJ>کند.

نکته دیگر آن است که چه در تدریس چه در تألیف چه در مکالمات از گفتمان هراسی نداشته باشید، از نقد هراسی نداشته باشید، نقد را کاملاً استقبال کنید محترم بشمارید ولو ناقد قصد خوبی نداشته باشد، شما نقد را بنگرید نه ناقد را، آن نقد ارزش اساسی دارد. سرّ موفقیت مرحوم خواجه این است که به نقد خیلی احترام می‌<ZWNJ>کرد. مرحوم خواجه از موفق‌<ZWNJ>ترین حکمای دوره اسلامی بود و فخر شیعه است. این اشکالات را کاملاً می‌<ZWNJ>پذیرفت و پاسخ مناسب می‌<ZWNJ>داد و قانع می‌<ZWNJ>کرد. رساله‌<ZWNJ>ای مرحوم خواجه در اثبات واجب نوشته، رساله مختصر است مفصل نیست. این رساله به دست دبیران کاتبی قزوینی رسیده است. مرحوم دبیران کاتبی قزوینی نقدی بر این رساله نوشته و حرف‌<ZWNJ>های خواجه نصیر را رد کرده است این شده دو رساله. نقد دبیران به عرض مرحوم خواجه طوسی رسید مرحوم خواجه محترمانه این نقد را پاسخ داد بدون کمترین لغزش علمی یا لغزش‌<ZWNJ>های عملی، قلمی، قولی و مانند آن، این شد سه رساله. مرحوم دبیران به پاسخ مرحوم خواجه نقدی نوشته، این شده چهار رساله. این رساله چهارم به عرض مرحوم خواجه رسید و خواجه نظر نهایی و دقیق را به عنوان محقق طوسی وارد صحنه شد و پاسخ عمیق داد و درخور داد، این شد پنج رساله. این رساله پنجم که وقتی به عرض دبیران کاتبی قزوین رسید هر چه تلاش و کوشش بیشتری کرد عجز کامل‌<ZWNJ>تری یافت، دید پاسخ‌<ZWNJ>پذیر نیست. هیچ چاره نداشت رساله‌<ZWNJ>ای نوشت این رساله رساله ششم است به عنوان اعتراف‌<IRM>نامه که حق با شماست من معارف شما را درست درک نکردم. این رساله ششم وقتی به عرض مرحوم خواجه طوسی رسید خواجه نصیر یک رساله هفتمی نوشت به عنوان محبت‌<IRM>نامه. اکنون که شما پذیرفتید بسیاری از معارف است که در دسترس شما نبود و نیست و نیازمند به استاد هستید من حاضرم شما را به عنوان شاگردی بپذیرم، دبیران کاتبی خیلی خوشحال شد که خواجه نصیر محبت‌<IRM>نامه نوشت و حاضر شد او را به عنوان شاگردی بپذیرد و به همراه مرحوم خواجه وارد رصدخانه مراغه شدند آن‌<IRM>جا زیر دست مرحوم خواجه بسیاری از معارف را فرا گرفت این مجموعه هفت رساله یکجا چاپ شد. به استثنای این رساله هفتم قبل از انقلاب کسی بین این دبیران کاتبی و مرحوم خواجه محاکمه کرده به عنوان دآوری بین دو شخصیت و سرّ حضور آن دآوری و داور این بود که علم نه وقف خواجه است نه وقف دبیران! اگر اصل مسئله توحید و اصل مسئله برهان ملک کسی نیست اگر دبیران رضایت داد و اگر خواجه رضایت او را امضا کرد، معلوم نیست که این فصل الخصومه باشد راه هم چنان باز است؛ لذا محاکمه‌<ZWNJ>ای شده و در آن محاکمه بر مبنای حکمت متعالیه برخی از مبانی مرحوم خواجه نقض شده است باز هم این در همچنان باز است. غرض آن است که نقد، برکتی است هرگز از نقد علمی کسی فاصله نگیرد.

مطلب دیگر آن است که همین مشهد به برکت مضع ملکوتی امام رضا(صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابنائه)

- [۱]. مصباح المتعجد، ج ۲؛ rlm، ص ۷۷۲.
- [۲]. . سورة إسراء، آیه ۳۳.
- [۳]. . معانی الاخبار، متن، ص ۵۲.
- [۴]. . التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۵۷۰.
- [۵]. . الشفاء(المنطق)، البرهان، ص ۵۴.
- [۶]. . حکمه الاشراق، ص ۴۰ و ۴۱.
- [۷]. . سورة آل عمران، آیه ۹.
- [۸]. . سورة بقره، آیات ۱ و ۲.
- [۹]. . بحار الأنوار(ط - بیروت)، ج ۶۵، ص ۳۷۰.
- [۱۰]. . الفوائد الرجاليه(للسید بحر العلوم)، ج ۱، ص ۶۶ و ۶۷.
- [۱۱]. . سورة تکوثر، آیه ۸،